

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
پیاده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مآخذ	ویرایش دوم	تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی

حوادث پس از رحلت پیامبر ﷺ و هجوم به منزل حضرت زهرا ؑ

کلیدواژه‌ها: حضرت زهرا ؑ سرالله اعظم و اکبر، محبت حضرت زهرا ؑ راه رسیدن به قرب الهی، امّ ابیها، ماجرای جیش اسامة بن زید، ماجرای وصیت پیامبر اکرم ﷺ، هجوم به منزل حضرت زهرا ؑ پس از رحلت پیامبر ﷺ، سقط محسن.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى فاطمةَ وَ آبيها وَ بَعْلِها وَ نَبِيها بِعَدَدِ ما أَحاطَ بِهِ عِلْمُكَ^۱

خیر مقدم می‌گویم به عزیزان که محبت کردند و به مجلس خودشان که مجلس ذکر و عرض ارادت به محضر اهل بیت عصمت و طهارت ؑ است، قدم‌رنجه فرمودند. مطالبی هم که من اینجا عرض می‌کنم، بهانه‌ی دور هم جمع شدن است؛ چون همه‌ی کمالات در یگانگی است؛ در وحدت و در یکی شدن است. گاهی اوقات بهانه‌ای لازم است برای اینکه انسان‌ها دور هم جمع شوند؛ والا صحبت‌های خود من هم شاید چندان موضوعیت نداشته باشد. اگر صبر و ظرفیت لازم وجود داشت، همین که افراد به یاد اهل بیت ؑ در یک مجلس با هم بودند و می‌نشستند، می‌توانستند بدون اینکه چیزی هم بگویند، [عطایای الهی را دریافت کنند؛] چیزی از عطاهای خدا به آنها کم نمی‌شد. امیدواریم به برکت آن بزرگواران قلوب همه‌ی ما در محبت اهل بیت ؑ ذوب شود و یکی گردد؛ مثل تکه آهن‌هایی که جدا جدا هستند؛ و وقتی آنها را ذوب می‌کنند، یکی و یکپارچه می‌شوند. امیدواریم دل‌های همه‌ی دوست‌داران و شیعیان اهل بیت ؑ هم همین‌طور شود؛ و تنها چیزی که می‌تواند دل را ذوب کند،

۱. بحرانی اصفهانی، عوالم‌العلوم، ج ۱۱، ص ۱۴.

آتش محبت و عشق است. به امید آنکه خدا این عشق و محبت را که عنایت کرده است، هر چه فروزان تر کند، تا همه‌ی ما را به همان مرتبه‌ی ذوب شدن در اهل بیت علیهم‌السلام نائل گرداند! ان شاء الله.

از ایام ولادت حضرت زهرا علیها‌السلام، مرور بر روایات وارد شده در رابطه با شخصیت بزرگوار آن حضرت را شروع کردیم؛ چراکه سرّ بزرگ دستگاه آفرینش، سرّ الله اعظم و اکبر، وجود مقدّس صدیقه‌ی طاهره علیها‌السلام است و همه‌ی کمالاتی که در راه تعالی و تقرب الی الله می‌تواند نصیب کسی شود، از در خانه‌ی حضرت زهرا علیها‌السلام نصیب می‌شود؛ یعنی اگر کسی طالب کمال است، طالب قرب است و طالب تعالی است، [بداند که اینها] جز با عشق حضرت زهرا علیها‌السلام به دست نمی‌آید.

جمله‌ای را از عارف بزرگ، استاد عرفان حضرت امام علیه‌السلام، حضرت آیت‌الله شاه‌آبادی برایتان نقل کنم. آیت‌الله شاه‌آبادی شخصیت بسیار بزرگواری هستند. ایشان شخصیتی هستند که به احتمال بسیار قوی، روی قرائن و ادله‌ای که وجود دارد، به صورت مکرر تشرّفات خدمت حضرت ولی‌عصر ارواحنا فداه داشته‌اند. ایشان انسان بسیار والامقام و بزرگواری بودند. خصوصیات بسیاری دارند که برخی دیگر از بزرگان اهل عرفان فاقد آنها هستند. کمالات بزرگی در آن بزرگوار است. امام علیه‌السلام با آن شخصیت بلند و بزرگ عرفانی‌شان بیان کرده بودند که اگر مرحوم شاه‌آبادی هفتاد سال هم می‌خواستند هر روز برای من درس عرفان بگویند، من ادامه می‌دادم؛ چون این اقیانوس بیکران پایانی نداشت و همواره قابل بهره بردن بود. این جمله از کسی مثل امام با آن عمق، عظمت معرفتی و شناختی و کمالات معنوی و عرفانی نشان‌دهنده‌ی عظمت شخصیت حضرت آیت‌الله‌العظمی شاه‌آبادی علیه‌السلام است.

حالا جمله‌ای که از ایشان در رابطه با حضرت زهرا علیها‌السلام نقل شده است را برایتان می‌خوانم. ان شاء الله خودش راهگشای راه معرفت و عشق آن بزرگوار باشد. ایشان می‌فرمایند: «سالک الی الله در صورتی می‌تواند به جایی برسد که در ضمن سیر، اول مرتبه اتکاء به خانم حضرت صدیقه علیها‌السلام داشته باشد و این محبت خانم حضرت صدیقه علیها‌السلام است که انسان را به راهی که باید برود، هدایت می‌کند و اگر نباشد، اصلاً سیری وجود نخواهد داشت.» بعد از ائمه علیهم‌السلام روایت می‌کنند که می‌فرمودند: «شما هر وقت محتاج می‌شوید، دست به دامان ما ائمه می‌شوید و ما هر وقت گرفتار می‌شویم، دست به دامان

مادرمان علیها السلام می‌شویم.» «گرفتاری و احتیاج ائمه علیهم السلام همان مقامات قرب الهی است که حدّ یقف ندارد؛» و لذا ایشان می‌فرمودند: «محال است سالک سیر و سلوک کند و به جایی برسد، مگر از طریق خانم حضرت زهرا علیها السلام. و البته منظور از اینکه به جایی برسد، نه این اموری است که مثلاً افکار را بخواند و یا هر چیز می‌خواهد برای او مهیا باشد؛ نه، آنها اصلاً ارزش ندارد. آن چیزی که ارزش دارد، مقام قرب پروردگار است و این مقام قرب محقق نمی‌شود، مگر از طریق خانم حضرت زهرا علیها السلام.»

امیدواریم به برکت همین اوقاتی که با نام، یاد و ذکر آن بزرگواران طی می‌کنیم، این عشق و محبت خدایی در قلوب همه‌ی ما راسخ‌تر شود و همه‌ی ما بتوانیم از محضر آن بزرگوار، میوه‌ی قرب و تعالی را بچشیم.

در مطالعه‌ی زندگی آن حضرت گفتیم پنج سال بعد از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله متولد شدند. در دوران کودکی شاهد رنج‌های پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و در کنار امیرالمؤمنین علیه السلام در خانه‌ی رسول‌الله صلی الله علیه و آله رشد کردند. سه سال هم در شعب ابی‌طالب آن سختی‌های شعب را متحمل بودند.

پنج سالگی حضرت زهرا علیها السلام با رحلت خدیجه‌ی کبری علیها السلام مقارن بود؛ بانوی بزرگی که خدا می‌داند چقدر عظمت دارند! آن بانوی بزرگوار بهشتی که از شاخص‌ترین زنان بهشت هستند. به‌هرحال، در آن روزها پیامبر صلی الله علیه و آله همسر بزرگوارشان، حضرت خدیجه علیها السلام و ابوطالب علیه السلام عموی بزرگوارشان که حامی و مدافع ایشان در آن غربت جاهلیت بودند، هر دو را از دست دادند و فاطمه علیها السلام هم مادر خودشان و هم عمو و حامی پدرشان را از دست دادند. از آن روز به بعد است که این دختر پنج‌ساله تنها تکیه‌گاه رسول‌الله صلی الله علیه و آله است؛ غم‌خوار پیامبر صلی الله علیه و آله است. هم اوست که به دنبال پیامبر صلی الله علیه و آله در کوچه‌های مکه می‌آید و وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌آزارند، اوست که دست نوازشش پیامبر صلی الله علیه و آله را تسلی می‌دهد. کار به جایی می‌رسد که پیغمبر صلی الله علیه و آله در مورد ایشان فرمودند: **أُمُّ آيِبَهَا**.^۲ حضرت زهرا علیها السلام مادر پدرش است.

۲. مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹؛ ابن‌شهر آشوب، مناقب، ج ۳، ص ۳۵۷ و مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۲۴۴.

در هشت سالگی همراه امیرالمؤمنین علیه السلام و به همراهی فاطمه بنت اسد، مادر امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه بنت زبیر، یعنی فواطم، سفر هجرت را در پیش می‌گیرند و به مدینه مهاجرت می‌کنند. دو سال بعد از آن، ازدواج فاطمه علیه السلام با امیرالمؤمنین علیه السلام صورت می‌گیرد و بعد از این ازدواج یک سال می‌گذرد که امام مجتبی علیه السلام متولد می‌شوند. در فاصله‌ی کوتاه‌تر از یک سال، فرزند دوم فاطمه‌ی زهرا علیه السلام، حضرت اباعبدالله علیه السلام متولد می‌شوند. با یک سال فاصله، زینب کبری علیه السلام متولد می‌شوند و با فاصله‌ی یکی دو سال بعد هم ام‌کلثوم علیه السلام.

سپس وارد بحث کمالات و کرامات آن حضرت شدیم و نکته‌های درس‌آموز بزرگی را در روایات بررسی کردیم. بحث ما به آستانه‌ی پایان عمر فاطمه‌ی زهرا علیه السلام رسید؛ یعنی ایام رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و حوادثی که در آن چند ماه بعد از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رخ داد، تا اینکه به شهادت صدیق‌ه‌ی کبری علیه السلام منتهی شد.

شیعه و سنی، هر دو نقل کرده‌اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در بستر بیماری می‌خواستند دو قدم مهم بردارند که دشمن مکار، مکر و عناد و دشمنی خود را ظاهر کرد [و مانع شد؛] و با توجه به علمی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به آنچه خواهند کرد داشتند، می‌توان گفت این اقدامات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تمهیدی بود تا آنها باطن خبیث خودشان را ظاهر کنند. یکی ماجرای جیش اسامه بود؛ که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اسامه بن زید بن حارثه، فرزند پسرخوانده‌ی خودشان را به فرماندهی سپاهی منصوب کردند، تا به منطقه‌ی تبوک بروند و تعرضاتی را که دولت روم در نقاط مرزی شروع کرده بود، دفع کنند. دو سال قبل از آن هم، در سال هشت هجرت در آنجا جنگ تبوک رخ داد که پدر همین اسامه بن زید، یعنی زید بن حارثه یکی از سه فرمانده آن جنگ بود و در آن نقطه به شهادت رسید. حالا در روزهای آخر عمر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، دوباره دشمن خارجی خودش را برای تعرض دیگری آماده کرده بود؛ چون ظهور چنین قدرتی در جهان، هر دو ابرقدرت ایران و روم را به هراس انداخته بود و در صدد برآمده بودند که ریشه‌ی این معضل را بکنند. به‌هرحال، دولت روم خودش را برای حمله آماده کرده بود و

پیغمبر اکرم ﷺ اسامه بن زید بن حارثه را که جوانی بود، حتی شاید بشود گفت نوجوان بود، به فرماندهی لشکر منصوب کردند و تمام چهره‌های شاخص مهاجر و انصار را که خود اهل سنت هم می‌گویند ابابکر و عمر جزو آنها بودند، در داخل لشکر قرار دادند و امر کردند که به سمت منطقه‌ی تبوک بروید، تا تعرض دشمن را دفع کنید.^۳

اگر بخواهیم از صورت ظاهر عقلانی ببینیم، شاید بتوان گفت این اقدام یک اقدام بسیار سنجیده بود که چندین پیام داشت. یکی اینکه پیامبر ﷺ آن چهره‌های شاخص و برجسته‌ای که ممکن بود بعد از رسول الله ﷺ برای انتقال قدرت به امیرالمؤمنین عَلِيٌّ معضل آفرین شوند را فرسنگ‌ها از مدینه دور کنند، تا نتوانند چنین فتنه‌ای را ایجاد کنند. نکته‌ی دوم اینکه یک جوان کم سن و سال را به فرماندهی این لشکر گمارده بودند، تا فردا نگویند تا وقتی پیرمردهایی مثل ابابکر در بین اصحاب هستند، نوبت خلافت و فرمانروایی به علی جوان نمی‌رسد.

دشمن هم به خوبی می‌فهمید پیامبر ﷺ دارند چه کار می‌کنند؛ لذا در عین نصی که در کتب اهل-سنت وجود دارد مبنی بر اینکه پیامبر ﷺ ابابکر و عمر را مخصوصاً در بین این لشکر قرار دادند و امر کردند که همراه اسامه بن زید به مرز روم بروید، آنها تمرد کردند و شروع کردند به نق نق کردن که وقتی پیرمردهایی مثل ابوبکر در این لشکر هستند، نوبت به فرماندهی اسامه نمی‌رسد. پیغمبر ﷺ در اثر شنیدن این سخن به شدت ناراحت شدند و با همان حال بیماری و تب، در حالی که سرشان برهنه بود و عمامه بر سر نداشتند و قطیفه‌ای بر دوش انداخته بودند، به امر خودشان زیر بغل‌های حضرت را گرفتند و ایشان را از خانه به مسجد آوردند. پیامبر ﷺ بر منبر رفتند و با عصبانیت اعلام کردند این چه حرفی است که در مورد فرماندهی اسامه بن زید از شما می‌شنوم؟! این نق‌نق‌هایی که امروز می‌کنید، روزی که پدرش زید بن حارثه را فرمانده کردم هم می‌کردید و می‌گفتید: او جوان است.

^۳ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۵۹: لَمَّا مَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرَضَ الْمَوْتِ دَعَا أُسَامَةَ بْنَ زَيْدِ بْنِ حَارِثَةَ فَقَالَ: سِرُّ إِلَى مَقْتَلِ أَبِيكَ فَأَوْطِنْتُهُمُ الْخَيْلَ فَقَدْ وَلَّيْتُكَ عَلَى هَذَا الْجَيْشِ وَإِنْ أَظْفَرَكِ اللَّهُ بِالْعَدُوِّ فَأَقْبِلِ اللَّيْثَ وَبَتَّ الْعُيُونَ وَ قَدِّمِ الطَّلَاعَ فَلَمْ يَبْقَ أَحَدٌ مِنْ وُجُوهِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ إِلَّا كَانَ فِي ذَلِكَ الْجَيْشِ مِنْهُمْ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ.

امروز هم می‌گویید پسر او، اسامه بن زید جوان است. در اسلام سن ملاک نیست؛ ملاک لیاقت است؛ ملاک صلاحیت‌هاست. زید بن حارثه، پدر اسامه از محبوب‌ترین افراد در نزد من بود و بعد از او، پسرش اسامه بن زید از محبوب‌ترین اشخاص است و این دو لیاقت فرماندهی را دارند.^۴ پیامبر ﷺ به شدت نارضایتی خود را اعلام کردند و گفتند: این حرف‌ها را تمام کنید و به سمت مرز حرکت کنید. و همان‌طور که دیدید، کارشکنی‌ها به قدری انجام شد که علی‌رغم تأکیدهای پیامبر ﷺ که: **جَهِّزُوا جَيْشَ أُسَامَةَ**^۵ - حضرت تعبیرهای مختلفی داشتند^۶ - اینها نرفتند. کار به جایی رسید که پیغمبر ﷺ نفرین کردند و فرمودند: **لَعْنُ اللَّهِ مَنْ تَخَلَّفَ عَنِ جَيْشِ أُسَامَةَ**.^۷ این لعنت را هم امثال ابابکر و عمر به جان خریدند و از رفتن به مرز برای آن عملیات نظامی تخلف کردند و ماندند تا بتوانند بعد از رحلت پیامبر ﷺ فتنه و کودتای سقیفه را در مدینه ایجاد کنند. چون از مدت‌ها قبل با همدیگر تدارک دیده بودند؛ نقشه‌ای تهیه کرده و حتی با خون خودشان امضا کرده بودند که به هر قیمتی شده، نگذارند علی بن ابیطالب عليه السلام به خلافت برسند.

اقدام دوم پیامبر اکرم ﷺ هم ماجرای وصیتی است که پیامبر ﷺ در روزهای آخر عمرشان خواستند بنویسند. خود اهل سنت در معتبرترین کتاب‌هایشان مثل صحیح مسلم و صحیح بخاری که

۴. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۵۹: **فَتَكَلَّمْتُ قَوْمًا وَقَالُوا يَسْتَعْمِلُ هَذَا الْغُلَامَ عَلَى جَلَّةِ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَعَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ وَخَرَجَ عَاصِبًا رَأْسُهُ فَصَعَدَ الْمُنِيرُ وَعَلَيْهِ قَطِيفَةٌ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ مَا مَقَالَةٌ بَلَّغْتَنِي عَنْ بَعْضِكُمْ فِي تَأْمِيرِ أُسَامَةَ لَئِنْ طَعَنْتُمْ فِي تَأْمِيرِي أُسَامَةَ فَقَدْ طَعَنْتُمْ فِي تَأْمِيرِي أَبِيهِ مِنْ قَبْلِهِ وَإِنَّمَا اللَّهُ إِنْ كَانَ لَخَلِيفًا بِالْإِمَارَةِ وَإِنَّهُ مِنْ بَعْدِهِ لَخَلِيفٌ بِهَا وَإِنَّهُمَا لَمِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ فَاسْتَوْصُوا بِهِ خَيْرًا فَإِنَّهُ مِنْ خَيْرِكُمْ ثُمَّ نَزَلَ وَدَخَلَ بَيْتَهُ وَجَاءَ الْمُسْلِمُونَ يُودَعُونَ.**

بخاری، صحیح بخاری، (دار طوق النجاة) ج ۵، ص ۲۳: **حَدَّثَنَا... قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بَعَا، وَ أَمَرَ عَلَيْهِمْ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ فَطَعَنَ بَعْضُ النَّاسِ فِي إِمَارَتِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنْ تَطَعْنُوا فِي إِمَارَتِهِ، فَقَدْ كُنْتُمْ تَطَعُونُونِ فِي إِمَارَةِ أَبِيهِ مِنْ قَبْلُ، وَإِنَّمَا اللَّهُ إِنْ كَانَ لَخَلِيفًا لِلْإِمَارَةِ، وَإِنْ كَانَ لَمِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ، وَإِنَّ هَذَا لَمِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ بَعْدَهُ.**

۵. مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۴۳۲؛

۶. از جمله تعابیر: مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۱۳۱؛ طبری آملی کبیر، مسترشد، ص ۱۱۴ و ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۶۰: **أَنْفِذُوا بَعْثَ أُسَامَةَ.**

۷. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۵۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۴۳۲ و طبری آملی کبیر، مسترشد، ص ۱۱۶.

می‌گویند بعد از قرآن کتاب‌هایی معتبرتر از اینها وجود ندارد، نقل کرده‌اند که پیامبر ﷺ امر کردند قلم و کاغذی بیاورید تا چیزی برای شما بنویسم که بعد از من هرگز به ضلالت نیفتید. و دیدید که چه کردند! دیدید که خلیفه‌ی دوم، عمر بن الخطاب دست به چه جسارت عجیبی زد! به پیامبر معصوم خدا ﷺ جسارت کرد و گفت: -العیاذ بالله- پیغمبر دارد هذیان می‌گوید؛ ما قرآن داریم؛ برای ما قرآن بس است! نیازی به وصیت رسول‌الله ﷺ نداریم.^۸ وقتی هم پیامبر ﷺ به شدت از این سخن آزرده شدند و امر کردند از اتاق بیرون بروید، آنها بیرون آمدند و رفتند برای برپا کردن سقیفه.

در روزهای تلخ قبل از رحلت رسول‌الله ﷺ حادثه‌های زیادی اتفاق افتاد. زن‌هایی مثل عایشه و حفصه تدارک خوراندن چیزی به پیغمبر ﷺ را دیدند و بالاخره در حال بیهوشی آن را به پیغمبر ﷺ خوراندند، که وقتی ایشان به هوش آمدند، به شدت ناراحت شدند؛ به شدت ناراحت شدند! همچنین پیغمبر ﷺ در ساعت‌های آخر عمرشان امر کردند بروید به برادرم بگویید بیاید. عایشه به دنبال ابوبکر فرستاد. پیغمبر ﷺ عصبانی شدند و گفتند: من کی ابوبکر را خواستم؟ ابوبکر برگشت. حضرت دوباره فرمودند: بگویید برادرم بیاید. حفصه به دنبال پدرش عمر فرستاد. حضرت دوباره عصبانی شدند و فرمودند: من کی عمر را خواستم؟ تا اینکه بالاخره ناچار شدند خواست حضرت را اجرا کنند؛ می‌دانستند پیغمبر ﷺ علی را می‌خواند؛ امیرالمؤمنین را خبر کردند و حضرت آمدند. در آن ساعت‌های آخر، پیامبر اکرم ﷺ با امیرالمؤمنین خلوت کردند و همه‌ی اتفاقاتی را که بعد از رحلت خود واقع خواهد شد، برای امیرالمؤمنین بیان کردند؛ توضیح دادند و امر کردند که یا علی! وظیفه‌ی تو صبر است و سکوت. اگر اعتراضی و صدایی برخیزی، ریشه‌ی اسلام کنده

۸. بخاری، صحیح بخاری، (دارطوق النجاة)، ج ۴، ص ۹۹ و ج ۶، ص ۹ و مسلم، صحیح مسلم، (بیروت، داراحیاء التراث)، ج ۳، ص ۱۲۵۷: حَدَّثَنَا... قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: يَوْمَ الْخَمِيسِ، وَ مَا يَوْمُ الْخَمِيسِ؟ اِسْتَدَّ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَجْهَهُ، فَقَالَ: «أَتُونِي أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا»، فَتَنَزَعُوا وَ لَا يَنْبَغِي عِنْدَ نَبِيِّ تَنَازُعٍ، فَقَالُوا: مَا شَأْنُهُ، أَ هَجَرَ اسْتَفْهَمُوهُ؟ فَذَهَبُوا يَرُدُّونَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: «دَعُونِي، فَأَلْدِي أَنَا فِيهِ خَيْرٌ مِمَّا تَدْعُونِي إِلَيْهِ».

می‌شود. بنابراین برای بقای اسلام این ظلمی را که به تو و به همسر تو که دختر من است خواهد شد، تحمل کن و پذیرا باش.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در چنین بستری از غربت و تنهایی در بین امت خود از دنیا می‌روند و این غم سنگین و بزرگ بر دل فاطمه‌ی زهرا عَلَيْهَا وارد می‌شود. روایتی را از بحار، جلد چهل‌وسوم برایتان نقل می‌کنم. روایت از ابن عباس است:

قَالَتْ دَخَلَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ: فَاطِمَةُ عَلَيْهَا بِرِ بَيْتِهَا وَارَدَ
شد، در همان بیماری‌یی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در اثر آن از دنیا رفتند. **قَالَ: نَعَيْتُ إِلَيَّ نَفْسِي فَبَكَتْ**
فَاطِمَةُ عَلَيْهَا: پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خبر دادند که لحظات مرگشان نزدیک است و روح ایشان آماده‌ی مفارقت از پیکرشان است. فاطمه عَلَيْهَا از خبر نزدیک بودن درگذشت پدر به گریه افتادند و گریستند. **فَقَالَ لَهَا: لَا**
تَبْكِيَنَّ فَإِنَّكَ لَا تَمْكِينِ مِنْ بَعْدِي إِلَّا اثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ يَوْمًا وَ نِصْفَ يَوْمٍ حَتَّى تَلْحَقِي بِي وَ لَا تَلْحَقِي بِي حَتَّى
تَلْحَقِي بِبِمَارِ الْجَنَّةِ؛ فَضَحِكَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا:^۹ پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: دخترم! گریه نکن! تو هم بعد از من بیش از هفتاد و دو روز و نیم در این عالم درنگ نخواهی کرد، تا اینکه به من ملحق شوی و به من ملحق نمی‌شوی، تا اینکه میوه‌های بهشتی را بچینی و از آن برخوردار شوی.

روایت دیگری است که متنش را جلسات قبل خوانده‌ام؛ دوباره نمی‌خوانم. روایت نقل می‌کند که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آن لحظه این خبر را به فاطمه عَلَيْهَا دادند که فاطمه جان! گریه نکن! تو نخستین شخص از خاندان من خواهی بود که به من ملحق می‌شوی و با شنیدن این خبر بود که فاطمه عَلَيْهَا لبخند به لب‌های مطهرشان نشست.^{۱۰}

۹. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۶.

۱۰. ... فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَا تَبْكِيَنَّ يَا بِنْتِي، فَقَالَتْ: لَسْتُ أَبْكِي لِمَا يَصْنَعُ بِي مِنْ بَعْدِكَ، وَلَكِنِّي أَبْكِي لِإِفْرَاقِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ لَهَا:

أَبْشِرِي يَا بِنْتُ مُحَمَّدٍ بِسُرْعَةِ اللَّحَاقِ بِي؛ فَإِنَّكَ أَوَّلُ مَنْ يَلْحَقُ بِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي: مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۶.

مرگ پیامبر ﷺ داغ بسیار سنگینی برای فاطمه‌ی زهرا علیها السلام بود؛ اما این تنها داغ ماه‌های آخر عمر فاطمه‌ی زهرا علیها السلام نبود. کودتای خشن اصحاب سقیفه ضایعات عجیبی در پی آورد؛ هجوم به خانه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام، به آتش کشیدن خانه‌ی آن بزرگوار و جسارت‌های پی در پی که نسبت به فاطمه‌ی زهرا علیها السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد.

حالا به‌خاطر اینکه این بحث‌ها ممکن است اختلافی باشد و تحمل آن برای بعضی‌ها دشوار باشد، می‌خواهم وارد روایات شوم و روایات این بحث‌ها را بخوانم. کتابی که برخی از روایات را از روی آن می‌خوانم و بعد بقیه را هم از روی همان بحارالانوار، کتابی است به‌نام *الهجوم علی بیت فاطمة علیها السلام* تألیف عبدالزّهراء مهدی. این کتاب در بیروت منتشر شده است؛ کتاب بسیار ارزشمندی است و کار تحقیقی بسیار مهمی در آن انجام شده است.^{۱۱} ایشان همه‌ی منابع اهل سنت و همه‌ی منابع شیعه را که ماجرای هجوم به خانه‌ی حضرت زهرا علیها السلام را نقل کرده‌اند، شناسایی کرده، به این منابع مراجعه کرده و عین عبارات آن کتاب‌ها را نقل کرده است؛ به‌گونه‌ای که دیگر واقعاً کوچکترین تردیدی برای وقوع چنین جنایاتی برای هیچ شیعه و سنی‌یی باقی نخواهد ماند. حالا من یکی از موارد را نقل می‌کنم.

بعد از واقعه‌ی عاشورا، عبدالله بن عمر، پسر عمر که شخص بسیار پلیدی هم هست، به شام رفت و با یزید بن معاویه ملاقاتی کرد و به یزید گفت: این چه کاری بود که تو کردی؟! پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله را این‌گونه کشتی؛ اصحابش را این‌گونه کشتی؛ اهل بیتش را این‌طور شهید کردی! یزید برای توجیه رفتار خودش در برابر عبدالله بن عمر، دستور داد نامه‌ای را که به خط عمر بن الخطاب نوشته شده بود و برای پدر یزید، یعنی معاویه ارسال شده بود، از قسمت اسناد محرمانه‌ی قصر آوردند و آن را برای عبدالله بن عمر خواند. گفت: این خط پدرت است؛ می‌شناسی؟ گفت: بله. گفت: حالا ببین پدر تو برای پدر من، معاویه، چه نوشته است. نامه‌ی بسیار مفصّلی است. الآن فرصت نیست که من کل آن را

^{۱۱} مهدی، عبدالزّهراء، الهجوم علی بیت فاطمة علیها السلام، بیروت، بیت الزّهراء، بیتا.

بخوانم؛ ولی تگه‌هایی از آن را می‌خوانم؛ که این ماجرا را خود عمر برای معاویه نوشته است که من چه کرده‌ام. می‌گوید:

و لَقَدْ وَثَبْتُ وَثْبَةً عَلَى شِهَابِ بَنِي هَاشِمٍ^{۱۲} عمر می‌گوید: من جهیدم و بر آن مرد توانمند بنی‌هاشم هجوم آوردم. وَ قَرْنَهَا الزَّاهِرِ: و بر آن شاخ درخشان و آن تاج درخشان بنی‌هاشم. وَ عَلِمَهَا التَّاصِرِ: بر آن پرچم سرشار از نصرت بنی‌هاشم؛ به او حمله کردم. وَ عُدَّتْهَا وَ عُدَّتْهَا الْمُسَمَّى بِحَيْدَرَةَ: به عده و همه‌ی سرمایه‌ی بنی‌هاشم، به همه‌ی عدد و لشکر بنی‌هاشم، به همه‌چیز بنی‌هاشم که به حیدر مسمی بود، حمله کردم. الْمَصَاهِرِ لِمُحَمَّدٍ: به داماد پیامبر. عَلَى الْمَرْأَةِ الَّتِي جَعَلُوهَا سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ: و به آن زنی هجوم آوردم که بنی‌هاشم او را سرور بانوان جهان قرار داده بودند؛ يُسْمُونَهَا فَاطِمَةَ: او را فاطمه می‌نامیدند. حَتَّى آتَيْتُ دَارَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ ابْنَيْهِمَا الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ ابْنَتَيْهِمَا زَيْنَبَ وَ أُمَّ كَلْثُومَ وَ الْأُمَّةَ الْمَدْعُورَةَ بِفِضَّةٍ: تا اینکه آمدم به‌سوی خانه‌ی علی و فاطمه و دو پسر آنها، حسن و حسین و دو دختر آنها، زینب و ام‌کلثوم و کنیز آنها که نامش فضّه بود. وَ مَعِيَ خَالِدُ بْنُ وَلِيدٍ وَ قُنْفُذُ مَوْلَى أَبِي بَكْرٍ وَ مَنْ صَحِبَ مِنْ خَوَاصِّنَا فَقَرَعْتُ الْبَابَ عَلَيْهِمْ قَرْعاً شَدِيداً: و همراه من عمر، خالد بن ولید و قنفذ غلام ابی‌بکر و صحابه‌ی خاصّ ما بودند. پس آنگاه من با تمام قدرت در را کوبیدم. فَاجَابَتْنِي الْأُمَّةُ: آن کنیز، یعنی فضّه از داخل خانه پاسخ داد کیستی؟ فَقُلْتُ لَهَا: قُولِي لِعَلِيٍّ دَعْ عَنْكَ الْأَبَاطِيلَ وَ لَا تَلِجْ نَفْسَكَ إِلَى طَمَعِ الْخِلَافَةِ، فَلَيْسَ الْأَمْرُ لَكَ، الْأَمْرُ لِمَنْ اخْتَارَهُ الْمُسْلِمُونَ وَ اجْتَمَعُوا عَلَيْهِ: وقتی فضّه از داخل خانه جواب داد کیستی، گفتم: برو به علی بگو این اباطیل را کنار بگذار و خودت را در طمع خلافت وارد نکن! حکومت مال تو نیست؛ حکومت مال کسی است که مسلمانان رأی داده و انتخابش کرده‌اند و بر خلافتش اجتماع کرده‌اند.

^{۱۲} و رَوَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ بْنِ مُوسَى التَّلَعُكْبَرِيِّ بِسَنَدِهِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ضَمِنَ كِتَابَ طَوِيلٍ جِدّاً لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ إِلَى مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ يَقُولُ فِيهِ عُمَرُ.

فَقَالَتِ الْأُمَّةُ فِصَّةً: فَضَّهُ از داخل خانه پاسخ داد: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَشْغُولٌ: امیرالمؤمنین علیه السلام در خانه مشغولند. چون همان طور که می دانید، امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از رحلت رسول الله ﷺ به مراسم تجهیز و کفن و دفن ایشان مشغول بودند و بعد از آن هم مشغول جمع آوری قرآن شدند. فَقُلْتُ: خَلَى عَنْكَ هَذَا وَ قَوْلِي لَهُ يَخْرُجُ وَ إِلَّا دَخَلْنَا عَلَيْهِ وَ أَخْرَجْنَاهُ كَرْهًا: عمر می گوید من گفتم: این حرفها را کنار بگذار و به او بگو بیرون بیاید والا ما با زور هم که شده، وارد خانه می شویم و او را با کَرِه و زور و فشار از خانه بیرون می کشیم.

فَخَرَجَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوَقَفَتْ مِنْ وَرَاءِ الْبَابِ: عمر می گوید در این لحظه فاطمه علیه السلام از اتاق بیرون آمد و پشت در خانه ایستاد. درهای خانه هم فکر نکنید آن موقع درهای فلزی قطور این چنینی بوده است! دو تا تخته چوب بوده که روی چوب دیگری کوبیده بودند و از لای آن هم دست داخل خانه می رفته؛ که بعد می گویم چه اتفاقاتی رخ داد. فاطمه ی زهرا علیه السلام از داخل اتاق بیرون آمدند و از داخل خانه، پشت در خطاب به عمر خطاب فرمودند: -خود عمر در آن نامه این سخنان را می نویسد- فَقَالَتْ: أَيُّهَا الصَّالُونَ الْمُكذَّبُونَ! مَاذَا تَقُولُونَ وَ أَيُّ شَيْءٍ تُرِيدُونَ: فاطمه از پشت در گفت: ای گمراهان! ای تکذیب کنندگان دین پیامبر ﷺ! چه می گوئید؟ از جان ما چه می خواهید؟ فَقُلْتُ: يَا فَاطِمَةُ: من عمر گفتم: ای فاطمه! فاطمه صدای مرا شناخت. فَقَالَتْ فَاطِمَةُ: مَا تَشَاءُ يَا عُمَرُ: فاطمه گفت: چه می خواهی ای عمر؟ فَقُلْتُ: مَا بِالْأَبْنِ عَمِّكَ قَدْ أَوْرَدَكَ لِلْجَوَابِ وَ جَلَسَ مِنْ وَرَاءِ الْحِجَابِ: من عمر به فاطمه گفتم: چه شده که پسرعمّت، علی تو را برای جواب فرستاده و خودش پشت پرده پنهان شده است؟ فَقَالَتْ لِي: طُعْيَانُكَ - يَا شَقِيٌّ - أَخْرَجَنِي وَ الْأَرْمَكَ الْحُجَّةَ، وَ كُلَّ ضَالٍّ غَوِيٍّ: فاطمه به من پاسخ داد و گفت: آنچه مرا برانگیخت که بیرون بیایم، طعنان تو بود ای شقی! تا تو را ملزم به حجّت کنم و ضلالت و غوایت تو و هر ضالّ و گمراهی همچون تو را که در خانه ی ما جمع شده اید، اثبات کنم. فَقُلْتُ: دَعِيَ عَنْكَ الْأَبَاطِيلُ وَ أَسَاطِيرِ النَّسَاءِ وَ قَوْلِي لِعَلِّي يَخْرُجُ: من عمر گفتم: فاطمه! این اباطیل و این اساطیر و افسانه های زنانه را کنار بگذار و به علی بگو خارج شود و بیرون بیاید. فَقَالَتْ: لَا حُبَّ وَ لَا كَرَامَةَ؟ أَمْ بِحِزْبِ الشَّيْطَانِ تُخَوِّفُنِي يَا

عَمْرُ؟! وَ كَانَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ ضَعِيفًا: فاطمه پاسخ مرا داد؛ گفت: نه محبتی نسبت به اهل بیت علیهم السلام و نه کرامتی نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله؟ آیا با حزب شیطان مرا می ترسانی و تهدید می کنی ای عمر؟ همان طور که قرآن فرمود، حزب شیطان ضعیف و ناتوان است.

فَقُلْتُ: إِنْ لَمْ يَخْرُجْ جِثٌّ بِالْحَطَبِ الْجَزْلِ وَ أَضْرْمُهَا نَارًا عَلَى أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ وَ أُحْرِقَ مَنْ فِيهِ، أَوْ يُقَادَ عَلَيَّ إِلَى الْبَيْعَةِ؛ وَ أَخَذْتُ سَوْطًا فَنُقُذُ فَضَرَبْتُ: عمر می گوید من گفتم: اگر علی بیرون نیاید، هیزم زیادی فراهم می کنم و این خانه را با همه ی اهل آن می سوزانم؛ یا اینکه علی برای بیعت بیرون بیاید. این را گفتم و تازیانه ی قنغذ را از دستش گرفتم و شروع به زدن کردم. وَ قُلْتُ لِخَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ: أَنْتَ وَ رِجَالُنَا هَلُمُّوا فِي جَمْعِ الْحَطَبِ؛ فَقُلْتُ: إِنِّي مُضْرِمُهَا: و بعد به خالد بن ولید گفتم: تو و همه ی مردان ما بروید هیزم جمع کنید و بیاورید. من خودم این خانه را به آتش می کشم.

فَقَالَتْ: يَا عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّ رَسُولِهِ وَ عَدُوَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ: فاطمه از داخل خانه گفت: ای دشمن خدا! ای دشمن رسول خدا صلی الله علیه و آله و ای دشمن امیرالمؤمنین علیه السلام! فَضَرَبْتُ فَاطِمَةَ يَدَيْهَا مِنَ الْبَابِ تَمْنَعُنِي مِنْ فَتْحِهِ فَرَمْتُهُ: عمر می گوید من همچنان با تازیانه به دستان فاطمه که مانع باز شدن در بود، زدم تا از شدت درد به خود بیچد و در را رها کند. چون همان طور که گفتم، این درها مثل نرده بود؛ ترکه هایی بود که به یک چوب کوبیده شده و فاطمه علیها السلام با دست هایشان در را گرفته بودند که اینها نتوانند آن را باز کنند. در نتیجه انگشتان حضرت فاطمه علیها السلام بیرون در و به سمت کوچه بود. فَتَصَعَّبَ عَلَيَّ: اما فاطمه با همه ی دردی که متحمل بود، پشت در همچنان در برابر من ایستادگی می کرد. فَضَرَبْتُ كَفَّيْهَا بِالسَّوْطِ فَأَلَمَهَا: با تازیانه چنان به دو کف دست فاطمه زدم که درد همه ی وجود او را گرفت. فَسَمِعْتُ لَهَا زَفِيرًا وَ بُكَاءً: یکباره صدای ناله ی فاطمه و گریه های او از داخل خانه بلند شد.

فَكَدْتُ أَنْ أَلَيْنَ وَ أَنْقَلِبَ عَنِ الْبَابِ: عمر می گوید: من با همه ی قساوتی که داشتم، نزدیک بود ناله ها و ضجه های فاطمه دل مرا هم نرم کند و از پشت در برگردم. فَكَثُرَتْ أَحْقَادَ عَلَيَّ وَ وُلُوعَهُ فِي دِمَائِي صَنَادِيدِ الْعَرَبِ وَ كَيْدِ مُحَمَّدٍ وَ سِحْرِهِ: اما بلافاصله به یاد کینه های علی و خون هایی افتادم که علی در جنگ های

دوران جاهلیت از پهلوانان و برجستگان عرب ریخته بود و رهبران جاهل ما را کشته بود؛ آن کینه‌ها در دلم زنده شد و همچنین کید و حقه‌ای که پیامبر زد و سحر و جادوگری‌یی که به کار بست؛ همه‌ی اینها دوباره به یادم افتاد و مانع از این شدم که دچار رقت قلب شوم. **فَرَكَلْتُ الْبَابَ وَ قَدْ أَلَصَقْتُ أَحْشَاءَهَا بِالْبَابِ تَتْرُسُهُ:** این بود که با تمام قدرت با لگد به این در نیم‌سوخته کوبیدم و فاطمه پشت در، تمام اعماء و احشائش به این در چسبید. این در فرو رفت در وجود فاطمه؛ فاطمه‌ای که برای دفاع از این خانه خودش را سپر قرار داده بود. **وَ سَمِعْتُهَا وَ قَدْ صَرَخَتْ صَرَخَةً حَسْبُهَا قَدْ جَعَلَتْ أَعْلَى الْمَدِينَةِ أَسْفَلَهَا:** و بعد شنیدم که فاطمه پشت در فریادی کشید، ناله‌ی بلندی کشید که گفتم اصلاً همه‌ی مدینه با این ناله زیر و رو شد. **وَ قَالَتْ: يَا آتَاهُ! يَا رَسُولَ اللَّهِ! هَكَذَا كَانَ يُفْعَلُ بِحَبِيبَتِكَ وَ ابْنَتِكَ:** و فاطمه ناله زد و گفت: ای پدر! ای رسول خدا! می‌بینی با حبیب‌ی تو و با دختر تو چه می‌کنند؟! **آه يَا فَضَّةُ! إِلَيْكَ فَخُذِينِي فَقَدْ وَ اللَّهُ قُتِلَ مَا فِي أَحْشَائِي مِنْ حَمَلٍ:** فریاد زد: آه! ای فضّه بیا مرا دریاب! به خدا این طفلی که در رحم داشتم، کشتند.

وَ سَمِعْتُهَا تَمَخَضُ وَ هِيَ مُسْتَبِدَّةٌ إِلَى الْجِدَارِ: و من از پشت در می‌شنیدم فاطمه در حالی که به دیوار چسبیده بود، پشت این در درد مخاض و وضع حمل او را گرفت؛ از این درد به خودش می‌پیچید و محسن داشت سقط می‌شد. **فَدَفَعْتُ الْبَابَ:** و علی‌رغم این، در را با همه‌ی قدرت فشار دادم و باز کردم. **وَ دَخَلْتُ:** و وارد خانه شدم. **فَأَقْبَلْتُ إِلَيَّ بِوَجْهِ تَعْشَى بَصْرِي:** فاطمه با چهره‌ای که تمام چشم مرا خیره‌ی خودش کرد، دوباره به سمت من آمد و رویاروی من ایستاد. **فَصَفَقْتُ صَفَقَةً عَلَى خَدَّيْهَا مِنْ ظَاهِرِ الْخِمَارِ فَاَنْقَطَعَ قَرْطُهَا وَ تَنَاءَرَتْ إِلَى الْأَرْضِ:** وقتی فاطمه این‌گونه روبه‌روی من ظاهر شد، از روی روسری‌یی که به سرش بود، چنان با سیلی بر گونه‌ی او نواختم که گوشواره‌هایش پاره شد و این گوشواره‌ها روی زمین پخش شد.

وَ خَرَجَ عَلِيٌّ: اینجا بود که دیگر علی بیرون آمد. فَلَمَّا أَحْسَسْتُ بِهِ أَسْرَعْتُ إِلَى خَارِجِ الدَّارِ وَ قُلْتُ لِخَالِدٍ وَ قُنْفُذٍ وَ مَنْ مَعَهُمَا نَجَوْتُ مِنْ أَمْرِ عَظِيمٍ: ^{۱۳} همین که علی آمد، احساس کردم چه خطری متوجه من خواهد بود؛ لذا بلافاصله من عمر از خانه فرار کردم و بیرون آمدم و به خالد، قنفذ و کسانی که همراه آنها بودند، گفتم که من از امر عظیمی فرار کردم و نجات پیدا کردم. قَدْ جَنَيْتُ جِنَايَةً عَظِيمَةً لَا آمَنْ عَلِيٌّ نَفْسِي: من جنایت بزرگی مرتکب شدم که خودم را در امان نمی‌بینم. وَ هَذَا عَلِيٌّ قَدْ بَرَزَ مِنَ الْبَيْتِ وَ مَا لِي وَ لَكُمْ جَمِيعًا بِهِ طَاقَةٌ: این علی است که دیگر از داخل خانه خارج شده است و دیگر نه من و نه شما، همه‌مان روی هم رفته، قدرت رویارویی با علی و مقاومت در برابر او را نداریم.

فَخَرَجَ عَلِيٌّ وَ قَدْ صَرَبَتْ يَدَيْهَا إِلَى نَاصِيَتَيْهَا لِتُكْشِفَ عَنْهَا وَ تَسْتَعِيثَ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ مَا نَزَلَ بِهَا: علی از اتاق خارج شد و فاطمه دستش را بر روسری خودش برد، تا سر را برهنه کند و در پیشگاه خدای عظیم استغاثه و نفرین کند. فَاسْأَلْ عَلِيٌّ عَلِيًّا مَوْلَاتِهَا: بلافاصله علی آمد و روسری فاطمه را دوباره بر سر فاطمه انداخت. قَالَ لَهَا: يَا بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ! إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ أَبَاكَ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ، وَ أَيْمُ اللَّهِ لَئِن كَشَفْتِ عَن نَاصِيَتِكَ سَائِلَةً إِلَى رَبِّكَ لِيُهْلِكَ هَذَا الْخَلْقَ لِأَجَابِكَ حَتَّى لَا يُبْقَى عَلَى الْأَرْضِ مِنْهُمْ بَشَرًا؛ لِأَنَّكَ وَ أَبَاكَ أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي عَرَّقَ مِنْ أَجْلِهِ بِالطُّوفَانِ جَمِيعَ مَنْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ وَ تَحْتَ السَّمَاءِ إِلَّا مَنْ كَانَ فِي السَّفِينَةِ: علی روسری فاطمه را دوباره به سر ایشان کشید و گفت: ای دختر رسول خدا! خدا پدر تو، رسول الله ﷺ را رحمتی برای جهانیان فرستاد. به خدا سوگند! اگر سر برهنه کنی و در پیشگاه خدا طلب عذاب کنی و همه‌ی این خلق را نفرین کنی، خدای متعال یک نفر از بشر را روی زمین زنده نخواهد گذاشت ای دختر پیغمبر! به خاطر تو و به خاطر عظمتی که تو و پدرت در پیشگاه خدا دارید. به خدا سوگند! تو و پدرت کوچکتر از نوح ﷺ نبودی که خدای متعال به خاطر نوح ﷺ با آن طوفان، همه‌ی مردمی را که روی زمین و زیر آسمان بودند، جز کسانی که در کشتی قرار گرفتند، نابود کرد. تو کوچکتر از نوح ﷺ

^{۱۳} مهدی، الهجوم علی بیت فاطمة علیها السلام، ص ۲۷۹، به نقل از: مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۲۹۳ و بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ج

نیستی؛ پیامبر ﷺ کوچکتر از نوح نیست. **وَ أَهْلَكَ قَوْمَ هُودٍ بِتَكْذِيبِهِمْ لَهُ:** و خدا قوم هود را با تکذیبی که هود علیه السلام را کردند، هلاک کرد. **وَ أَهْلَكَ عَادًا «بِرِيحٍ صَرْصَرٍ»^{۱۴}:** و خدای متعال همه‌ی قوم عاد علیه السلام را هم با آن باد صرصر، نابود کرد. **وَ أَنْتِ وَ أَبُوكَ أَعْظَمُ قَدْرًا مِنْ هُودٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:** و قدر و عظمت تو و پدرت در پیشگاه خدا خیلی بالاتر از هود علیه السلام است. **وَ عَذَّبَ ثُمُودَ- وَ هِيَ اثْنَا عَشَرَ أَلْفًا- بِعَقْرِ النَّاقَةِ وَ الْفَصِيلِ:** و خدای متعال قوم ثمود علیه السلام را که دوازده‌هزار نفر بودند، به‌خاطر اینکه آن ناقه و بچه‌ی آن شتر را کشتند، نابود کرد. **فَكُونِي يَا سَيِّدَةَ النَّسَاءِ رَحْمَةً عَلَى هَذَا الْخَلْقِ الْمُنْكَوسِ وَ لَا تَكُونِي عَذَابًا:** امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: ای سرور بانوان عالم! پس بیا برای این خلق واژگونه و وارونه که همه چیزشان واژگونه است، مثل پدرت رحمت باش و عذاب نباش!

وَ اشْتَدَّ بِهَا الْمَخَاضُ وَ دَخَلَتِ الْبَيْتَ فَاسْقَطَتْ سِقْطاً سَمَاهُ عَلَيَّ مُحَسِّنًا: اینجا بود که فاطمه در حالی که از درد مخاض و وضع حمل به خود می‌پیچید، وارد اتاق شد و در این لحظه بچه‌ای که در رحم او بود سقط شد؛ فرزندی که علی او را محسن نامید و قبل از او، پیامبر این نام را بر این فرزند نهاده بود. چون مستحب است قبل از به دنیا آمدن فرزند، نامی بر او بگذارند و پیامبر این کار را در زمان حیات خودشان برای این بچه‌ای که در رحم فاطمه بود، کرده بودند و نام محسن بر او گذاشته بودند. در ادامه، روایاتش را از کتاب بحارالانوار می‌خوانم.

بعد عمر می‌گوید: **وَ جَمَعْتُ جَمْعًا كَثِيرًا:** من جمعیت زیادی را جمع کردم. **لَا مُكَائِرَةَ لِعَلِيٍّ وَ لَكِنْ لِيَشُدَّ بِهِمْ قَلْبِي وَ جِئْتُ- وَ هُوَ مُحَاصِرٌ-** می‌گویند نه به‌خاطر اینکه به علی حمله کنیم، بلکه به‌خاطر اینکه سبب تقویت قلب من باشند و در حالی که آنها خانه‌ی فاطمه را محاصره کرده بودند، من دوباره جلو رفتم و با هم حمله کردیم. **فَاسْتَخْرَجْتُهُ مِنْ دَارِهِ مُكْرَهًا مَغْضُوبًا وَ سُقْنُهُ إِلَى الْبَيْعَةِ سَوْقًا:** و من علی را در حالی که او را دستگیر کرده بودیم، به زور و اکراه از خانه بیرون کشیدیم و به سمت مسجد روانه

^{۱۴}. سوره‌ی حاقه، آیه‌ی ۶.

کردیم تا با ابوبکر بیعت کند. **وَ جِئْنَا نَسْعَى وَ أَبُو بَكْرٍ يَقُولُ: وَ تِلْكَ يَا عُمَرُ! مَا أَلَدِي صَنَعْتَ بِفَاطِمَةَ، هَذَا وَ**
اللَّهِ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ:^{۱۵} ما دوان دوان آمدیم و ابوبکر می گفت: وای عمر! با فاطمه چه کردی؟ به خدا این
ضرر بزرگی بود که به ما زد.

این نامه مفصل است. بعد خود عمر می گوید: **طَرَحْتُ حَبْلًا أَسْوَدَ فِي عُنُقِهِ وَ سُقْتُهُ إِلَى الْبَيْعَةِ:** ریسمان
سیاهی به گردن علی بستم و او را برای بیعت به سمت مسجد کشاندم. و امثال اینها. به هر حال این نامه
نامه‌ی عجیبی است و وقتی یزید بن معاویه نامه‌ی عمر را برای عبدالله بن عمر خواند، گفت: ببین!
پایه‌گذار این ماجراها پدر توست. یک‌دهم این جنایاتی که پدر تو در حادثه‌ی سقیفه مرتکب شد، من
موفق نشدم انجام دهم؛ لذا در زیارت عاشورا، زیارت را با لعن بر پایه‌گذاران واقعه‌ی عاشورا که همین
برپاکنندگان سقیفه‌اند، شروع می‌کنیم و اول آنها را لعن می‌کنیم: **وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَسَّسَتْ آسَاسَ الظُّلْمِ وَ**
الْجُورِ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ؛ وَ لَعَنَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ لَهُمْ بِالتَّمَكِينِ مِنْ قِتَالِكُمْ؛ اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ
آلِ مُحَمَّدٍ.^{۱۶} اینها که در این فقرات زیارت عاشورا از آنها یاد شده، همین‌ها هستند.

این یک نمونه از مدارکی است که این ماجرا را نقل کرده است. مدارک فراوان است؛ یعنی اگر تمام
این کتاب را بخوانم، همه شواهدی است که برای این حادثه از کتاب‌های مختلف نقل شده است.
یک شاهد دیگر از کتاب خصیبه است که از علمای قرن چهارم و متوفای ۳۳۴ هجری قمری است.
این کتاب بسیار قدیمی است. حوادث منجر به رحلت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام را نقل می‌کند. این ماجرا هم
از زبان خود فاطمه علیها السلام است:

^{۱۵}. مهدی، عبدالزهره، الهجوم علی بیت فاطمة علیها السلام، ص ۲۷۸-۲۸۰، به نقل از: مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۰، صص ۲۹۰-۲۹۵ و

بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ج ۱۱، صص ۶۰۲-۶۰۷.

^{۱۶}. مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۸، صص ۲۹۴-۲۹۵؛ ابن قولویه، کامل الزیارات، صص ۱۷۶-۱۷۸ و محدث قمی، مفاتیح الجنان،

زیارت عاشورا.

و رَوَى أَنَّهَا تَكْفَنَتْ مِنْ بَعْدِ غُسْلِهَا وَ حَنُوطِهَا وَ طَهَارَتِهَا لَا دَنْسَ فِيهَا: روایت شده است که فاطمه علیها السلام کفن شدند، بعد از اینکه غسل، حنوط و تطهیر شدند؛ در حالی که از قبل هم هیچ دنسی در ایشان نبود. وَ أَنَّهَا لَمْ يَكُنْ يَحْضُرُهَا إِلَّا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ زَيْنَبُ وَ أُمُّ كَلْثُومُ وَ فَضَّةُ جَارِيَتُهَا وَ أَسْمَاءُ ابْنَةُ عَمَيْسٍ: در مراسم تکفین فاطمه‌ی زهرا علیها السلام هم کسی جز امیرالمؤمنین، حسن، حسین، زینب، ام‌کَلْثُوم علیها السلام، فَضَّة دوشیزه‌ای که در خدمت حضرت بود و اسماء بنت عمیس حضور نداشت. وَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیها السلام جَهَّزَهَا وَ مَعَهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ فِي اللَّيْلِ وَ صَلَّى عَلَيْهَا ... وَ لَمْ يُعْلَمْ بِهَا أَحَدًا. البته این تکه‌ها مربوط به حوادث بعد است؛ اما چون مقدمه‌ی مطلب مورد نظر ماست، آن را هم خواندم. ان شاء الله

مفصل به ماجرای کفن و دفن حضرت خواهیم پرداخت. روایت می‌گوید: امیرالمؤمنین علیها السلام شخصاً تجهیز فاطمه علیها السلام یعنی غسل، کفن، حنوط و ... حضرت را عهده‌دار شدند. امام حسن و امام حسین علیهم السلام هم همراه ایشان بودند و در شب این کارها را می‌کردند. بر فاطمه نماز گزارند و به احدی خبر ندادند. وَ لَا حَضَرَ وَفَاتِهَا أَحَدٌ وَ لَا صَلَّى عَلَيْهَا مِنْ سَائِرِ النَّاسِ غَيْرُهُمْ لِأَنَّهَا وَصَّتْ علیها السلام وَ قَالَتْ: علّت این قضیه هم که در فوت فاطمه علیها السلام کسی حضور نداشت و در نماز فاطمه علیها السلام هم احدی از دیگر مردمان حضور نداشت، وصیت فاطمه علیها السلام بود. و اما وصیت حضرت چه بود؟ قسمت مورد نظر ما از اینجا شروع می‌شود:

وَ قَالَتْ: لَا يُصَلِّي عَلَيَّ أُمَّةٌ نَقَضَتْ عَهْدَ اللَّهِ وَ عَهْدَ أَبِي رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام بَعْلِي: فرمودند: امتی که عهد خدا و عهد پدرم، رسول الله صلی الله علیه و آله و عهد امیرالمؤمنین علیه السلام شوهرم را شکستند، بر من نماز نخوانند. همان طور که می‌دانید، مردم در غدیر خم با علی علیه السلام بیعت کردند. وَ ظَلَمُونِي وَ أَخَذُوا وَرَائِي: آن امتی که به من فاطمه علیها السلام ستم کردند و ارث مرا از چنگ من بیرون آوردند؛ وَ حَرَفُوا صَحِيفَتِي الَّتِي كَتَبَهَا أَبِي بِمِلْكٍ فَدَكَ وَ الْعَوَالِي: و آن برگه‌ای که پدرم نوشته بود و طی آن برگه ملک فدک و عوالی را به من منتقل کرده بود، سوزاندند؛ وَ كَذَّبُوا شَهُودِي: آن مردمی که شاهدان مرا در اثبات اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله این ملک را به من داده است، تکذیب کردند. وَ هُمُ وَ اللَّهُ جَبْرِيْلُ وَ مِيكَائِيلُ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ

أَمْ أَيْمَنَ: و به خدا سوگند که شاهدان من در اثبات این قضیه، جبرئیل و میکائیل، دو ملک مقرب خدا و امیرالمؤمنین علیه السلام و ام ایمن بودند. **وَ طُفْتُ عَلَيْهِمْ فِي بُيُوتِهِمْ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَحْمِلُنِي وَ مَعِيَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ لَيْلًا وَ نَهَارًا إِلَى مَنَازِلِهِمْ يُذَكِّرُهُمْ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ لَيْلًا يَظْلِمُونَا وَ يُعْطُونَا حَقَّنَا الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ لَنَا فَيَجِيبُونَ لَيْلًا وَ يَقْعُدُونَ عَنْ نُصْرَتِنَا نَهَارًا:** من مدینه را دور می زدم و شب به شب به در خانه های اینها می - رفتیم، در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام مرا حمل می کردند. من بعد از آن مصائبی که اتفاق افتاد، با آن پهلوی شکسته و آسیب هایی که بر من وارد شده بود، دیگر قدرت اینکه خودم سر پا بایستم را نداشتم. امیرالمؤمنین علیه السلام مرا حمل می کردند و حسن و حسین علیهما السلام هم همراه ما بودند. شبها به در منزل اینها می رفتیم و خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله را به یاد اینها می آوردیم که به ما ستم نکنند و حقی را که خدا برای ما قرار داده است، به ما بدهند. **فَيَجِيبُونَ لَيْلًا وَ يَقْعُدُونَ عَنْ نُصْرَتِنَا نَهَارًا:** و این مردم عهدشکن شبها ما را اجابت می کردند. وقتی می گفتیم شما بودید که در غدیرخم با علی علیه السلام بیعت کردید؛ مگر نبودید وقتی پدر من رسول الله صلی الله علیه و آله این سخنان را گفتند؟ می گفتند درست است؛ اما وقتی فردا صبح می شد، دوباره از نصرت ما دست می کشیدند.

ثُمَّ يُنْفِذُونَ إِلَى دَارِنَا فَنُقْذًا وَ مَعَهُ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ لِيُخْرِجَا ابْنَ عَمِّي إِلَى سَقِيفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ لِيَسْعَتِيهِمُ الْخَاسِرَةَ وَ لَا يَخْرُجُ إِلَيْهِمْ مُتَشَاعِلًا بِوَصَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَزْوَاجِهِ وَ تَأْلِيفِ الْقُرْآنِ وَ قَضَاءِ ثَمَانِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَصَاهُ بِقَضَائِهَا عَنْهُ عِدَاتٍ وَ دَيْنًا: اینها همان امتی هستند که قنفذ را به همراه خالد بن ولید به داخل خانه ی ما نفوذ دادند، برای اینکه پسر عمم علی علیه السلام را به زور بیرون بکشند و به سقیفه ی بنی ساعده برای بیعت سرشار از زینشان ببرند و علی علیه السلام بیرون نمی رفت، به خاطر اینکه مشغول بود به انجام وصیت های پیامبر صلی الله علیه و آله، رسیدگی به همسران ایشان، جمع آوری قرآن و تدارک بازپرداخت دین هایی که به عهده ی پیغمبر صلی الله علیه و آله بود که هشتاد هزار درهم بود و وصیت کرده بودند علی علیه السلام آنها را بپردازد.

فَجَمَعُوا الْحَطَبَ [الْحَطَبُ الْجَزَلُ] بِيَابِنَا: و مردمی که هیزم فراوانی بر در خانه ی ما جمع کردند؛ **وَ اتَّوَأَ بِالنَّارِ لِيُحْرِقُوا الْبَيْتَ وَ يُحْرِقُونَا:** و در خانه ی ما آتش آوردند تا خانه ی ما اهل بیت را آتش بزنند و ما را

بسوزانند. **فَأَخَذْتُ بِعِضَادَتِي الْبَابَ**: و من فاطمه با عضدها و بازوهایم در را گرفته بودم که اینها نتوانند آن را باز کنند. **وَ قُلْتُ: نَاشَدْتُكُمْ اللَّهَ وَ بِأَبِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنْ تَكْفُؤا عَنَّا وَ تَنْصَرِفُوا**: به آنها گفتم شما را به خدا و به پدرم رسول الله ﷺ قسم می‌دهم که دست از سر ما بردارید و از در خانه‌ی ما برگردید! **فَأَخَذَ عُمَرُ السُّوْطَ مِنْ فُنْفُنْدٍ مَوْلَى أَبِي بَكْرٍ، فَضَرَبَ بِهِ عَضْدِي**: و عمر تازیانه را از قنغذ، غلام ابوبکر گرفت و شروع کرد به تازیانه زدن به بازوان من فاطمه. **فَالْتَوَى السُّوْطَ عَلَيَّ يَدِي حَتَّى صَارَ كَالدُّمْلُجِ**: تازیانه دور دست من پیچید، تا اینکه مثل دملی جای تازیانه ورم کرد. **وَ رَكَلَ الْبَابَ بِرِجْلِهِ**: و عمر با لگد به در کوبید؛ و این در نیم سوخته را شکست. **فَرَدَّهُ عَلَيَّ وَ أَنَا حَامِلٌ**: و در را کوبید روی من. این جمله را دو گونه می‌توان معنی کرد؛ معنی دوم هم اینکه در شکسته است، فاطمه عليها السلام روی زمین افتاده‌اند و در روی فاطمه عليها السلام افتاده است و عمر دارد از روی آن رد می‌شود. این در حالی بود که من فاطمه حامل بودم و بچه‌ای در رحم داشتم. **فَسَقَطْتُ لِوَجْهِ**: این عبارت معنی دوم را تأیید می‌کند. فاطمه عليها السلام می‌گویند: من با صورت روی زمین افتادم و پخش زمین شدم. **وَ النَّارُ تَسَعُرُ**: و آتش هم از در سوخته‌ای که روی من افتاده بود، همچنان داشت زبانه می‌کشید. **وَ صَفَقَ وَجْهِي بِيَدِهِ حَتَّى انْتَثَرَ قَرَطِي مِنْ أُذُنِي**: و عمر با آن دست خشن خود سیلی به صورت من کوبید، تا اینکه گوش من دریده شد و گوشواره پاره شد و افتاد. **وَ جَاءَنِي الْمَخَاضُ**: و درد وضع حمل همه‌ی وجود مرا گرفت. **فَاسْقَطْتُ مُحَسِّنًا قَتِيلًا بَغَيْرِ جُرْمٍ**: و محسن من در آن صحنه بدون هیچ جرم و گناهی سقط شد. **فَهَذِهِ أُمَّةٌ تُصَلِّي عَلَيَّ**: حالا من به این امت اجازه دهم به پیکر من فاطمه نماز بخوانند؟ **وَ قَدْ تَبَرَّأَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ مِنْهَا وَ تَبَرَّأْتُ مِنْهَا**: خدا از اینها بری و بیزار است؛ رسول خدا ﷺ از اینها بیزارند و من فاطمه هم از اینها بیزارم. **فَعَمِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بِوَصِيَّتِهَا، وَ لَمْ يُعْلَمْ بِهَا أَحَدًا وَ أَصْبَحَ النَّاسُ فِي الْبَقِيعِ لَيْلَةَ دَفْنِ فَاطِمَةَ عليها السلام [وَ فِيهِ] أَرْبَعُونَ قَبْرًا جُدْدًا**.^{۱۷} و ادامه‌ی بحث دیگر مربوط به ماجرای دفن فاطمه عليها السلام است. به‌هرحال، اینها شواهدی است از جنایت‌هایی که در روزهای بعد از مرگ پیامبر ﷺ، فاطمه‌ی زهرا عليها السلام متحمل می‌شوند.

^{۱۷}. خصیعی، هدایة الکبری، ص ۱۷۹.

راجع به ماجرای محسن روایات فراوانی داریم. از خود اهل سنت در این زمینه روایت داریم. بروید کتاب *الملل و النحل* اثر شهرستانی، عالم بزرگ سنی را بخوانید؛ ببینید او هم از قول نظام که از رهبران معتزله است، می نویسد که عمر چنان با لگد به شکم حضرت زهرا علیها السلام زد ...^{۱۸} من مدارک و اسناد آن را جمع کرده ام.^{۱۹} خود عمر می گوید با لگد کوبیدم و چه جنایتی مرتکب شدم. روایات مربوط به این حادثه فراوان است. خود کتاب بحار الانوار هم مکرراً در جاهای مختلف این واقعه را نقل کرده است. یکی دو روایت را در رابطه با محسن علیه السلام بخوانم:

این حدیث از امیرالمؤمنین علیه السلام است. در واقع ابی بصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده و امام صادق علیه السلام از امام باقر علیه السلام، از امام سجّاد علیه السلام، از امام حسین علیه السلام، تا از امیرالمؤمنین علیه السلام. می گوید: **إِنَّ أَسْقَاطَكُمْ إِذَا لَفُوكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَمْ تُسْمُوهُمْ يَقُولُ السَّقَطُ لِأَبِيهِ أَلَا سَمَّيْتَنِي**: حضرت امیر علیه السلام فرمودند: بچه هایی از شما که سقط شده اند، روز قیامت به دیدار شما می آیند. در مورد بچه های شیعه که سقط می شوند، دو گونه روایت داریم و هر دو هم در توحید صدوق است. یک روایت این است که بچه های سقط شده ی شیعه را ابراهیم خلیل و ساره بزرگ می کنند و درس دین می آموزند و وقتی پدر و مادرشان می خواهند وارد بهشت شوند، آنها را تحویل پدر و مادرشان می دهند.^{۲۰} در روایت دیگری هم داریم که فاطمه ی زهرا علیها السلام متکفل پرورش و رشد بچه هایی می شوند که یا سقط شده اند و یا در سنین طفولیت و قبل از بلوغ از دنیا رفته اند.^{۲۱} شاید هر دو روایت درست است و به اعتبار درجه ی پدر و مادری که این بچه از آنها سقط شده است، مرتبان آنها فرق می کنند.

^{۱۸}. شهرستانی، الملل والنحل، (قم، الشریف الرضی)، ج ۱، ص ۷۱: قَالَ: أَنَّ عُمَرَ ضَرَبَ بَطْنَ فَاطِمَةَ يَوْمَ الْبَيْعَةِ حَتَّى أَلْقَتْ الْجَنِينَ مِنْ

بَطْنِهَا. وَ كَانَ يَصِيحُ: أَخْرِقُوا دَارَهَا بَمَنْ فِيهَا، وَ مَا كَانَ فِي الدَّارِ غَيْرُ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ.

^{۱۹}. اسنادش را در کلاس های دانشگاه، در بحث امامت که آنجا درس می دهیم، به دوستان دانشجو داده ام و خیلی از عزیزان آن اسناد را دارند.

^{۲۰}. صدوق، توحید، ج ۱، صص ۳۹۳-۳۹۴.

^{۲۱}. صدوق، توحید، ج ۱، ص ۳۹۴.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: روز قیامت بچه‌های سقط‌شده‌ی شما به دیدار شما می‌آیند و به شما می‌گویند: چرا اسم روی ما نگذاشتید؟ چرا ما را بی‌اسم رها کردید؟ بعد امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: **وَ قَدْ سَمَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُحَسِّنًا [مُحْسِنًا] قَبْلَ أَنْ يُوَلَّدَ:**^{۲۲} رسول‌الله صلی الله علیه و آله برای محسن علیه السلام قبل از تولدش تولدش اسم گذاشته بودند. پس اینکه می‌گویند شما شیعه‌ها می‌گویید این بچه‌ی به دنیا نیامده، اسمش هم محسن بوده است، بچه‌ای که هنوز به دنیا نیامده، اسمش از کجاست؟ جواب این است که خود پیغمبر صلی الله علیه و آله این اسم را روی محسن علیه السلام گذاشته بودند.

حدیث دیگری روایت شده از امام حسن مجتبی علیه السلام که در احتجاجات حضرت با معاویه و اصحابش آمده است. حضرت می‌فرماید: **أَنَّهُ قَالَ لِمُغِيرَةَ بْنِ شُعْبَةَ أَنْتَ صَرَيْتَ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى أَدْمَيْتَهَا وَ أَلَقْتُ مَا فِي بَطْنِهَا اسْتِذْلاً لِمَنْكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ مُخَالَفَةً مِنْكَ لِأَمْرِهِ وَ انْتِهَاكاً لِحُرْمَتِهِ وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْتِ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؛ وَ اللَّهُ مُصَيِّرُكَ إِلَى النَّارِ:**^{۲۳} امام مجتبی علیه السلام به مغیره بن شعبه فرمودند: تو بودی که مادرم فاطمه علیه السلام را زدی، تا اینکه او را از پا درآوردی و فرزندی که در رحم داشت، سقط شد و افتاد و این کار تو به خاطر این بود که می‌خواستی پیغمبر صلی الله علیه و آله را خوار کنی؛ با امر پیغمبر صلی الله علیه و آله مخالفت کنی و حرمت او را بشکنی؛ در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه علیه السلام گفته بودند که تو سرور زنان بهشتی. و ای مغیره بن شعبه! خدای متعال تو را به سوی دوزخ خواهد برد. این هم یک روایت. روایت سوم را هم بخوانم که بحارالانوار از کتاب مناقب نقل کرده است:

وَلَدَتْ (وُلِدَتْ) الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَهَا اثْنَا عَشْرَةَ سَنَةً: امام مجتبی علیه السلام متولد شدند در حالی که فاطمه‌ی زهرا علیه السلام دوازده سال داشتند. **وَ أَوْلَادُهَا الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْمُحَسِّنُ سَقَطَ:** و پسران ایشان حسن، حسین و محسنند علیه السلام که محسن علیه السلام سقط شده است. **وَ فِي مَعَارِفِ الْقُتَيْبِيِّ أَنَّ مُحَسِّنًا فَسَدَ مِنْ رَحْمِ**

^{۲۲}. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۱۸؛ حرّعاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۳۸۷ و صدوق، علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۶۴.

^{۲۳}. مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۷؛ طبرسی، احمد بن علی، احتجاج، ج ۱، ص ۲۷۸ و بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ج ۱۱، ص

قُنُودِ الْعَدَوِيِّ: و در کتاب معارف قتیبی نقل شده است که محسن علیه السلام در اثر ضربه‌ای که قنغد زد و جراحی که به فاطمه علیها السلام وارد کرد، از دنیا رفت و از بین رفت. **وَ زَيْنَبُ وَ أُمُّ كَلْثُومٍ:** ^{۲۴} و زینب و ام‌کَلْثُوم علیها السلام هم دختران آن حضرتند.

به‌هرحال، روایات شاهد بر این فاجعه بسیار فراوان است. ادامه‌ی این واقعه که امیرالمؤمنین علیه السلام را از خانه بیرون می‌برند و چه می‌شود، بحث‌های مفصل و مهمی است که می‌خواهم واقعاً عین روایات و عبارات اهل‌بیت علیهم السلام را بشنوید. اینها عبارت‌های معتبر و مستندی از کتاب‌های بسیار مهم و معتبر است.

امیدواریم خدای متعال به برکت خون به‌ناحق ریخته‌ی محسن علیه السلام، پسر معصوم امیرالمؤمنین و فاطمه علیها السلام امر فرج منتقم حقیقی، امام عصر ارواحنا فداه را هرچه سریعتر تعجیل بفرماید؛ چراکه انتقام خون فاطمه‌ی زهرا علیها السلام را جز ولی عصر ارواحنا فداه احدی نمی‌تواند بگیرد؛ و این زخم‌هایی را که از این ظلم‌ها و جنایت‌ها بر قلوب اهل‌بیت علیهم السلام و بر قلوب همه‌ی دوستان و دوستداران اهل‌بیت علیهم السلام وارد شده است، با ظهور موفورالسرور آن حضرت، مرهم بنهد و ما را هم از یاران، دوستداران و شیعیان خالص و شایسته‌ی آن بزرگوار، در غیبت و ظهور آن حضرت قرار بدهد و قلوب ما را سرشار از عشق و ارادت به اهل‌بیت علیهم السلام و عشق، شیفگی و دلدادگی به فاطمه‌ی زهرا علیها السلام بفرماید، و ان‌شاءالله ما را در غم فاطمه علیها السلام ذوب کند و فانی در مصائب، غم و حزن فاطمه علیها السلام بفرماید.

اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ بِحَقِّ فَاطِمَةَ وَ آيِبَهَا وَ بَعْلِهَا وَ بَنِيهَا وَ السَّرِّ الْمُسْتَوْدَعِ فِيهَا أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَفْعَلَ بِنَا مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَ لَا تَفْعَلَ بِنَا مَا نَحْنُ أَهْلُهُ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُم

^{۲۴}. مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۳۳؛ ابن‌شهر آشوب، مناقب، ج ۳، ص ۳۵۷ و ۳۵۸؛ و بحرانی‌اصفهانی، عوالم‌العلوم، ج ۱۱،